

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض شد که مشهور متقدمین و متاخرین از جمله مرحوم آخوند و مرحوم محقق نائینی (قدس سرهم) قائل اند که: صیغه نهی و امر در معنا مشترکند و دلالت بر «طلب» دارند، لکن اختلاف بین آنها، اختلاف در متعلق است. امر دلالت بر طلب فعل و نهی دلالت بر طلب ترك دارد.

بر این نظریه اشکالاتی وارد شده که بخشی را در بحث دیروز عرض کردیم و يك اشکالی که هم مرحوم امام و هم مرحوم آقای خوئی (قدس سرهما) روی آن تکیه کرده اند، این بود که نظریه مشهور اشکال ثبوتی دارد. یعنی ثبوتاً معقول نیست که طلب به چیزی بنام ترك تعلق پیدا کند. لکن با دو بیان؛ بیانی را که امام (ره) عنوان فرموده، با بیانی که مرحوم آقای خوئی (ره) عنوان کرده اند، مختلف بود و ملاحظه فرمودید که هر دو بیان قابل جواب است و جوابش را هم عرض کردیم.

نتیجه این شد که این نظریه مشهور از نظر ثبوتی، اشکالی ندارد، یعنی ثبوتاً معقول است که طلب به ترك تعلق پیدا کند و ترك بنفسه متعلق برای غرض قرار گیرد، منتهی نه ترك مطلق، بلکه ترك و عدم مضاف.

اشکال اثباتی بر نظریه مشهور

اشکال دیگری که در کلام امام (ره) ذکر شده، این است که کلام و نظریه مشهور اثباتاً مشکل دارد، زیرا صیغه نهی، که عبارت از «لا تفعل» است، يك ماده و يك هیئت دارد، که بین این صیغه و صیغه امر از نظر ماده اختلافی نیست. در صیغه امر وقتی می گوییم: «افعل»، ماده اش همان طبیعت الفعل است. در صیغه نهی هم که می گوییم: «لا تفعل»، ماده اش همان طبیعت الفعل است، بین این دو یعنی صیغه امر و نهی، از نظر ماده فرقی وجود ندارد.

فرموده اند: سوال این است که این ترك را از کجا آورده اید؟ می گویید: «صیغه امر تدل علی الطلب» خیلی خوب، صیغه نهی را هم که مانند صیغه امر می گویید: دلالت بر طلب دارد. پس این دو از نظر ماده هم، با یکدیگر مشترکند، پس این کلمه ترك را شما از کجا آورده اید؟ یا به تعبیری که امام (ره) فرموده اند: این عدم را شما از کجا آورده اید، که نه ماده بر آن دلالت دارد و نه هیئت؟

عدم يك معنای اسمی دارد، یعنی يك معنای مستقل اسمی مثل کلمه وجود است، وجود از معنای مستقلة اسمیه است، یعنی مستقلاً قابل تصور است، مفهوم عدم هم همینطور است، يك معنای اسمی دارد، یعنی در تصور معنای آن، نیازی به اینکه چیز دیگری را تصور کنیم نیست.

در صیغه نهی هم که بیشتر از هیئت و ماده نداریم؛ یقیناً ماده نهی، با ماده امر مشترك است و دلالت بر این عدم ندارد. هیئت هم که يك معنای حرفی دارد و قبلاً بیان شده که، هیئات ملحق به حروف هستند، یعنی يك معنای اسمی استقلالی ندارد.

لذا اگر کسی بگوید: «لا تفعل»، با هیئتش دلالت بر عدم دارد، این غلط است، زیرا عدم يك معنای اسمی مستقل است، در حالی که هیئت يك معنای حرفی و غیر استقلالی باید داشته باشد.

لذا اشکالی که بر مشهور وارد کرده‌اند این است که: این عدم و ترك را از کجا آورده‌اید. می‌گویید: «لا تفعل» بر طلب ترك فعل، یا طلب عدم فعل دلالت دارد، این عدم و ترك معنایی است که نه از ماده و نه از هیئت، نمی‌توانیم استفاده کنیم.

پاسخ از اشکال اثباتی

به نظر ما این اشکال هم قابل جواب است، و آن اینکه اگر مشهور از ترك و عدم، معنای اسمی را اراده کنند، این اشکال وارد است. یعنی اگر بگویند: هیئت «لا تفعل» دلالت بر عدم یا ترك دارد، این اشکال وارد است که، عدم و ترك معنای اسمی است و هیئت باید معنای حرفی را داشته باشد.

اما اگر مشهور بگویند: ما از ترك و عدم همان معنای حرفی را اراده می‌کنیم دیگر استهاله‌ای ندارد. مفهوم عدم، نه به نحو عدم مطلق، بلکه عدم مضاف، يك معنای حرفی دارد، همانطور که وجود مضاف هم، معنای حرفی دارد. مفهوم کلی وجود، معنای اسمی دارد. مفهوم کلی عدم هم معنای اسمی دارد. اما عدم مضاف، مانند عدم خوردن، معنای حرفی دارد.

اگر مشهور بگویند که: ما از این ترك و عدم معنای حرفی را اراده می‌کنیم چه اشکالی دارد؟ یعنی در اشکال کلمه طلب، ترك و فعل را آورده‌اند و هر سه را مستقل لحاظ کرده‌اند، آنوقت فرموده‌اند: این ترك را از کجا آورده‌اید؟

خوب، اگر امام (رضوان الله علیه) بفرمایند که: ما ادعایمان این است که صیغه نهی دلالت بر ترك ندارد، نه به معنای اسمی و نه به معنای حرفی، کما اینکه به این معنا تصریح فرموده‌اند، «لا اسماً و لا حرفاً». صیغه نهی بر ترك، نه به معنای اسمی ترك و نه به معنای حرفی دلالت ندارد.

ما عرضمان این است که به معنای اسمی را قبول داریم، دلالت بر مفهوم ترك به معنای اسمی ندارد، اما به معنای حرفی چرا نداشته باشد. خود کلمه «لا» که بر سر «تفعل» آمده، دلالت بر عدم مضاف و معنای حرفی ترك دارد، انکار این به نظر ما، انکار يك امر واقعی است.

اشکال وارد بر نظریه مشهور

خوب، این اشکالات در اینجا وارد شد که ما مجموعاً دیروز و امروز اشکالات را عرض کردیم، فقط يك اشکال باقی می‌ماند و آن این که شما که می‌گویید: «لا تفعل» طلب ترك الفعل است، اشکال ثبوتی ندارد، اشکال اثباتی هم به این معنا که بگوییم مخالف با ظواهر است، ندارد. فقط اشکالی که باقی می‌ماند این است که، آیا وقتی مولا، «لا تفعل» را استعمال می‌کند، طلب به ذهن تبادر می‌کند، که بگوییم مولا دارد طلب می‌کند؟

در باب اوامر وقتی می‌گوید: «افعل» آنچه که به ذهن تبادر می‌کند طلب است، اما در باب نواهی اشکال این است که نمی‌توانیم بگوییم: طلب تبادر می‌کند. و لذا اگر مولا بگوید: «لا تشرب الخمر» و بعد بگوید: «اطلب منكم ترك الخمر»، عرف این دو را از

نظر معنا يکي نمی‌داند، و متبادر به اذهان از کلمه نهی، طلب نیست و نمی‌توانیم بگوییم: نهی عبارت از طلب است، لذا اشکالی که بر نظریه مشهور باقی می‌ماند همین است.

نظریه دوم: موضوع له صیغه نهی؛ کراهت است

عرض شد که در این مسئله که موضوع له صیغه نهی چیست، چهار مبنا وجود دارد، مبنای اول همین مبنای مشهور بود که عرض کردیم. مبنای دوم این است که: موضوع له امر اراده و موضوع له نهی کراهت است.

نقد و بررسی نظریه دوم

این مبنا هم بطلانش روشن است و وجه بطلانش این است که، اراده مبداء برای امر است یعنی از مقدمات امر است، یعنی بعد از آن که شوق پیدا می‌کند، اراده می‌کند، بعد امر می‌کند، کراهت هم از مقدمات نهی است، یعنی بعد از آن که نسبت به یک چیزی بغض و کراهت دارد، نهی می‌کند، لذا این مبنا هم مبنای درستی نیست.

نظریه مرحوم امام، محقق عراقی و اصفهانی (قدس سرهم): موضوع له صیغه نهی؛ زجر است

مبنای سوم مبنایی است که مرحوم محقق اصفهانی (ره) (نهایت الدرایه) و مرحوم محقق عراقی (ره) (نهایت الافکار) اختیار کرده و امام (رضوان الله علیه) هم همین مبنا را داشته‌اند، و فرموده‌اند که: امر برای بعث وضع شده و دلالت بر بعث دارد و بعث یعنی تحریک و نهی برای زجر وضع شده است. زجر نه این زجری که در عرف ما می‌گویند: فلانی را زجرش دادند، بلکه زجر یعنی منع.

یک بعث تکوینی داریم و یک بعث اعتباری. انسان گاهی اوقات، خودش یک چیزی را که طلب و اراده می‌کند، شوق به آن پیدا می‌کند، مثلاً می‌خواهد آب بخورد، تکویناً خودش تحریک می‌شود، تحریک عضلات می‌شود، دستش را می‌برد به طرف لیوان آب، آب را بر می‌دارد و می‌خورد، به این بعث و تحریک تکوینی می‌گوییم. فرموده‌اند: صیغه امر دلالت بر بعث دارد، اما بعث اعتباری و انشائی، مولا دیگری را تحریک می‌کند، صیغه امر وضع شده برای تحریک مخاطب که برود لیوان آب را بردارد، بیاورد و بدهد.

صیغه نهی هم وضع شده برای زجر، زجر یعنی منع، همین که در عرف می‌گوییم: «لا تفعل» یعنی «نکن»، «لا تضرب» یعنی «نزن»، یعنی از این زدن منع می‌کند.

فرموده‌اند: صیغه نهی دلالت بر زجر دارد و موضوع له آن عبارت از زجر است، اما صیغه امر دلالت بر بعث دارد، این نظریه‌ای است که این بزرگان قائل شده‌اند، خصوصاً امام (ره) که روی این نظریه هم تأکید دارند.

نقد و بررسی نظریه مرحوم امام، محقق عراقی و اصفهانی (قدس سرهم)

اشکالی که در این نظریه وجود دارد این است که بین مفهوم و مصداق خلط شده، بحثمان در این است که موضوع له، صیغه نهی چیست؟ می‌خواهیم ببینیم «لا تفعل» دلالت بر چه چیزی دارد؟ برای چه چیزی وضع شده است؟

بیانی که این سه بزرگوار فرموده‌اند، نتیجه‌اش این می‌شود که، صیغه نهی مصداق برای «زجر و منع» است و شاهدش هم این است که اگر کسی بگوید: «لا تفعل» به معنای این است که «زجرت یا منعت»، اهل لسان نمی‌پذیرند که از نظر معنا و موضوع له به معنای زجر و منع باشد، بلکه می‌گویند: یکی از مصداق منع، «لا تفعل» است.

عرف هم همین را می‌گوید، که یکی از طرقی که می‌توان دیگری را منع کرد، استفاده از صیغه «لا تفعل» است. پس صیغه «لا تفعل» به معنای زجر نیست، بلکه مصداق برای زجر و منع است، کما اینکه صیغه امر هم به معنای بعث نیست، مصداق برای بعث است، و از مصادیق بعث و تحریک است، لذا اشکال عمده‌ای که بر این نظریه وارد است، این است که در اینجا خلط مفهوم به مصداق شده است.

نظریه مرحوم آقای خوئی(ره): موضوع له صیغه نهی؛ ابراز حرمان مکلف است

چهارمین نظریه، نظریه‌ای است که در کلمات مرحوم آقای خوئی(قدس سره) (محاضرات، جلد 4، صفحه 84) ذکر شده است. مرحوم آقای خوئی(ره) بعد از اینکه به این نظریات اشکالاتی را وارد کرده، فرموده‌اند: این حرفها که بگوییم: صیغه نهی دلالت بر طلب، کراهت و زجر دارد، مجرد يك تعبیر است که از عالم لفظ هم تجاوز نمی‌کند.

باید واقع را بررسی کنیم، ببینیم چیست؟ به تعبیر ایشان باید يك تحلیل موضوعی داشته باشیم، یعنی امر و نهی را تحلیل موضوعی کنیم، به تعبیر امروزی‌ها، يك کالبد شکافی کنیم، بعد بفهمیم امر و نهی یعنی چه؟ وقتی مولایی امر می‌کند، ببینیم که با این امر خودش چه کرد، که قبل از امر، آن عمل نبود و بعد از امر، آن عمل محقق شد.

فرموده‌اند: به نظر ما در باب اوامر وقتی مولا می‌گوید «افعل» با این «افعل» می‌خواهد يك چیزی را بر ذمه مکلف قرار دهد، صیغه امر دلالت بر «ثبوت شيء علي ذمه المكلف» دارد، قبل از اینکه مولا امر کند چیزی بر ذمه انسان نبود، وقتی امر کرد و فرمود: «افعل»، با این افعل، فعلی را بر ذمه مکلف قرار می‌دهد و چیزی را بر ذمه مکلف جعل می‌کند، لکن قبل از اینکه ابراز کند، اول نزد خودش اعتبار می‌کند که من این فعل را بر گردن مکلف قرار دادم، لکن مجرد اعتبارش کافی نیست و باید آن را ابراز کند.

لذا امر یعنی ابراز اعتبار نفسانی. ابراز آن اعتبار، که مولا اعتبار کرده، که صلاه بر ذمه مکلف باشد، به طوری که اگر این ابراز نبود، یعنی کسی علم پیدا کند که، مولا دلش می‌خواهد این را، بر ذمه مکلف قرار دهد، اما هنوز ابراز نکرده، این امر نیست، امر در جایی است که، آن اعتبار علي ذمه المكلف ابراز شود که از آن به «ابراز الاعتبار» یا «اعتبار مبرزه» تعبیر می‌کنند.

نهی هم همینطور است، وقتی مولا می‌گوید: «لا تشرب الخمر»، اگر تحلیل موضوعی کنیم، قبل از اینکه «لا تشرب» را بیان کند، حرمان و محرومیت مکلف از این فعل را اعتبار کرده و «لا تشرب» این اعتبار را ابراز می‌کند. لذا صیغه نهی به نظر ایشان ابراز حرمان مکلف است و صیغه امر ابراز سقوط این فعل بر ذمه مکلف هست.

اگر از ایشان سوال کنید که چه دلیلی بر این معنا دارید؟ دیگر در کلماتشان هیچ دلیلی اقامه نمی‌کنند و دلیشان تحلیل موضوعی این دو کلمه است، که اگر واقعاً تحلیل کنیم، به این بیانی که عرض کردیم که، قبل از صیغه امر چه چیزی نبود که بعد از صیغه امر آمد، قبل از صیغه نهی چه چیزی نبود که بعد از صیغه نهی آمد.

يك اشکالی که بر این نظریه در کلمات بعضی از تلامذه ایشان وارد شده، این است که شما شيء را به لازمش تفسیر کرده‌اید. اعتبار علي ذمه المكلف یا حرمان لازمه امر و نهی است، اما معنای امر و نهی نیست.

بحث اخلاقی: راهها و آثار حصول یقین

چون روز چهارشنبه است می‌خواهم حدیثی را بخوانم و مقداری توضیح دهم. از مطالبی که در آیات شریفه قرآن و در روایات

نسبت به آن خیلی اهمیت داده شده، مسئله حصول یقین برای انسان و رسیدن به مقام یقین است، که در بعضی از تعبیر و از روایات استفاده می‌شود که همانطوری که ایمان فوق اسلام و تقوی فوق ایمان است، یقین فوق تقوی است. تا کسی مؤمن نباشد، نمی‌تواند متقی باشد و تا کسی هم متقی نباشد، نمی‌تواند موقن باشد و به مرحله یقین برسد. یقین يك مسئله‌ی بسیار مهم است، که در بعضی از روایات وارد شده که، چیزی که در میان نعمتهای خدا، بسیار کم در میان مردم تقسیم شده، یقین است، «لم يقسم بين الناس شيء اقل من اليقين»، یعنی افراد کم و نادری به این مرحله می‌رسند.

ما در این شرائطی که قرار گرفتیم از جهت علمی و از نظر بحثی باید سعی کنیم تمام کارهایمان در مسیر حصول یقین باشد. نسبت به خداوند تبارک و تعالی آن یقینی که انسان باید داشته باشد، که در بعضی از روایات از آثار یقین توکل را می‌شمارد، یعنی کسی که یقین دارد، واقعاً بر خدا توکل می‌کند و تسلیم خدا و راضی به قدر و قضاء الهی است و همچنین تفویض الامور الی الله دارد. این چهار خصوصیت از خصوصیات است که، اگر کسی یقینی که مقصود خداوند تبارک و تعالی هست، داشته باشد این آثار در او هست.

روایات در باب یقین خیلی زیاد است، فقط از باب تذکر می‌خواستم این را عرض کنم که باید طوری باشیم که واقعاً هر روز یقینمان نسبت به روز قبل بیشتر باشد. اینطور نیست که بگوییم یقین يك حدی دارد، به آن حد که انسان رسید دیگر تمام شد. بلکه یقین مراتب مختلف دارد.

این تعبیر در کتاب بحار آمده که به پیامبر (صلوات الله علیه) عرض کردند که برای ما نقل شده که حضرت عیسی یا حضرت موسی (علیهما السلام) «مشي علي الماء»، روی آب راه می‌رفتند، پیامبر (صلوات الله علیه) فرمودند: که اینها به خاطر آن یقینی که داشته‌اند، خداوند چنین قدرتی به آنها داده بود و اگر یقینشان اضافه می‌شد قدرت بر «مشي علي الهواء» هم داشتند و بعد فرمودند که: فرق بین انبیاء و اختلاف فضیلت بین انبیاء به همین یقینشان است. یعنی پیامبر ما بالاترین حد یقین را در بین همه انسانها و اولیاء و ائمه معصومین و انبیاء داشتند. انبیاء هم درجات مختلفی از این یقین را دارا بودند.

یقین چیزی نیست که بگوییم: خوب الان من احساس می‌کنم به مرحله یقین رسیدم و دیگر «لیس فوقه شيء»، واقعاً من گاهی اوقات به خودم موعظه می‌کنم یا به بعضی از رفقا تذکر می‌دهم که، ما باید نسبت به این مسائل واقعاً دغدغه داشته باشیم، یعنی نگران باشیم، اگر يك روزی بر ما گذشت و نتوانستیم خودمان را از این جهت يك قدم جلو ببریم، اگر بگوییم - که باید بگوییم - استحقاق این را داریم که عالم روی سرمان خراب شود، کم نیست.

انسان در تمام شغلها و شئون دنیوی، هیچ چیزی را بهتر از علم پیدا نمی‌کند، علم به معنای مطلق، در میان تمام علوم هم از علمی که مرتبط با وحی و مبدء و معاد باشد بهتر پیدا نمی‌شود. خدا هم به ما توفیق داده و در این مسیر قرار داده که علوممان مرتبط با مبدء و معاد است. خوب می‌خواهیم بگوییم که يك «لا تفعل» در قرآن معنایش چیست؟ اینطور نیست که بگوییم دیگران بیکار بودند، وقت داشتند، این حرفها را نشستند مطرح کردند، هر مبنایی يك نتیجه‌ای دارد، شما وقتی می‌خواهید «لا تشرب» را معنا کنید، چه باید معنا کنید، می‌خواهیم این معنا را به خدا اسناد دهیم، بگوییم این معنا را خدا فرموده است. خوب این کم چیزی نیست بسیار مسئله مهمی است.

ما در این مسیر قرار گرفتیم و واقعاً باید این کمالات را در خودمان با قطع نظر از همه چیز دنبال کنیم. گاهی می‌گوییم درس می‌خوانیم تا مجتهد شویم، مجتهد می‌شویم تا فتوی دهیم، سلمنا حالا فتوی هم داد، يك میلیاردي هم مقلد او شد، بعد چه می‌شود؟ این واقعاً برای انسان کمال نیست، که بگوییم: انسان به حدی رسیده که دارای مقلد است.

زمانی نزد والد بزرگوارم قضیه‌ای مطرح شده بود، یعنی قضیه‌ای بود که من با ایشان مطرح کردم، ایشان در ضمن صحبت

هایشان به من فرمودند که: تو فکر نکن که اگر جایی مقلد من شوند، من خوشحال می‌شوم، قطعاً من از اینکه بار آنها روی دوشم می‌آید، ناراحتم. تمام اعمالی که آنها انجام می‌دهند، روز قیامت از انسان می‌خواهند و بالاخره انسان باید پاسخگو باشد، واقعاً هم همینطور است. اینها چیزهایی نیست که انسان دلبستگی به آن داشته باشد.

بله اگر آدم واقعاً این یقین و نورانیت را در خودش احساس کرد، آثارش هم همین است، یکی از آثار یقین توکل و تسلیم الهی بودن است. هر چه می‌خواهد پیش آید. که ما این تسلیم را در حوادث خیلی مهم در بزرگان خودمان دیدیم.

علم انسان در يك زمانی اوج می‌گیرد، دوباره «و من نعمره ننکسه»، همه چیز را از او می‌گیرند، آخرهای عمر که می‌رسد، شاید حروف الفبا را هم یادش برود، اینها تمام زائل شدنی است. اما آن ملکات نفسانی که از جمله آنها و بهترین آنها مسئله یقین هست، این را سعی کنیم که در خودمان ایجاد کنیم. امیر المومنین (علیه السلام) فرموده‌اند: «سل الله الیقین». فرموده‌اند: یقین را از خدا بخواهید، «سل الله الیقین و خیر ما دام فی القلب الیقین»، بهترین چیزی که دوام دارد در قلب انسان، یقین است و خدا ان شاء الله قسمت همه کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين